



مجملی اندر باب نقدنویسی

■ محمد کاظم کاظمی

«نقد در لغت یعنی جدا کردن در هم سره از ناسره...» نه، دیگر این تعریف را حفظ شده‌ایم، چنان‌که هم‌اکنون از حفظ نوشتیم. بعد هم ما را چه کار به معنی لغوی نقد؟ پس این‌طور شروع می‌کنم: «واقعیت این است که ما در فضای مطبوعات و محافل ادبی خویش، نقد منصفانه و علمی نداریم...» خوب چي؟ نتیجه‌اش هم این می‌شود که باید علم داشت و انصاف داشت و اهل فرقه‌سازی و گروه‌بازی نبود و دیگر توضیح واضح‌ات و شرح بدیهیات. شاید بهتر است این‌طور وارد بحث شویم: «رسالت نقد در يك جامعه در راستای پیشبرد کیفیت آثار ادبی آن جامعه و برداشتن گام‌هایی محکم در مسیر ترقی...» نه، این سرمقاله شد (به سردبیران محترم جراید برنخورد). خوب چه بنویسیم؟ بیایم به این در بنیم: «طبق برداشت‌های پدیدارشناسانه، مهندسی ساختار عملی نقد حاضر را چنین می‌توان آسیب‌شناسی کرد...» نه، این‌هم خیلی عالمانه است. با سطح سواد ما نمی‌خواند. این چطور است؟ «مالارمه و دیگر منتقدان مکتب رئالیسم جادویی، بر خلاف پل والری و نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت، برآن‌اند که نظر چامسکی و بعضی ساخت‌گرایان چک از اصالت...» نه، بهتر است ادامه ندهیم. يك بار اشتباهی اسم يك جانورشناس یا يك اصطلاح بیوشیمی را می‌آوریم وسط مطلب و ضایع می‌شود، هرچند هم‌اکنون هم شده است. این نوع مطلب نوشتن، متخصص خود را طلب می‌کند.

پس چطور شروع کنیم این مطلبی را که قرار است پیشکش ویژه‌نامه نقد مجله شعر شود و در آن درباره وضعیت و آسیب‌شناسی نقد امروز و دیگر مسایل بسیار مهم سخن گفته شود؟ به نظر می‌رسد بهتر است چیزی بگویم که به قد و قواره ما بخورد، بیایم و روش‌های عملی یا شرح تجربه‌هایی در باب نقدنویسی بر کتاب‌های شعر به دست دهیم تا به کار دوستان جوان بیاید. پس شماره به شماره پیش می‌رویم.

يك پیش از همه باید دید که چه کتابی را باید نقد کرد. تجربه به من نشان داده است که بهتر است کتاب‌های متوسط و خوب را به نقد بگیریم، نه کتاب‌های ضعیف و بسیار ضعیف را. بسیار کسان هستند که طبع موزونی دارند و گاهی غزل و قصیده‌ای می‌نویسند و البته غالباً هم خویش را مصداق این سخن می‌دانند که «شاعری طبع روان می‌خواهد...» و بیش از این، ادعایی هم ندارند. این‌ها را باید زبانی تشویق کرد، حداقل به همین واسطه که در این روزگاری که سر هرکسی به کاری بند است، سرشان را به شعر بند کرده‌اند و اگر نه شاعرانی خوب، لاقلاً مخاطبانی برای شعرهای خوب هستند. به گمان من، نقد کردن این شاعران، بسیار ظالمانه است.

ولي يك کتاب بد، همیشه از آن شاعری ناتوان نیست، بلکه گاه يك شاعر سخت توانا و صاحب نام، اثری می‌آفریند که در مقایسه با سطح کار او، واقعاً «بد» به حساب می‌آید. اینجا دیگر نقد نه تنها ظالمانه نیست، بلکه کمال مهربانی به چنین شاعری است، تا استعدادهایش را هدایت کند و در مسیری نامطلوب به هدر ندهد. گاهی نیز به پدیده‌ای دیگر برخورد می‌کنیم، شاعری که در عین ناتوانی، سخت مدعی است و احیاناً با ارتباطات و بدهستان‌های رایج با بعضی رسانه‌ها، بیش از حد خودش مطرح می‌شود. اینجاست که ما نیازمند «جدال با مدعی» می‌شویم. ولي در این بدبینانه‌ترین شکل هم سکوت بهترین برخورد با يك اثر ادبی بد است. هیچ چیزی برای يك شاعر ناتوان ولي پراستا کشنده‌تر از سکوت نیست.

ولي کتاب‌های متوسط هم دوگونه‌اند، یکی از آن کسان که سطح نهایی پروازشان همین است و از آن‌ها انتظار بیشتری نمی‌رود. نقد این کتاب‌ها اگر به نیت معرفی يك شاعر یا يك کتاب به جامعه ادبی باشد، خوب است. در این وضع، دیگر پیچیدن به پروای شاعر بسیار ضرورت ندارد. ولي اگر شاعرش در همین کتاب متوسط - با توجه به سن و سابقه شعرش - خوب درخشیده است، نقد کتاب سخت ضرورت می‌یابد، تا در راستای رشد و پرورش استعداد آن شاعر، گامی استوار برداشته باشیم. (بازهم از آن جمله‌های سرمقاله‌ای شد.) و کتاب‌های خوب و عالی را به گمان من باید همواره نقد کرد، چون اینجا با شاعرانی روبه‌رو می‌شویم که احتمالاً هم توان رشد بیشتر دارند و هم اثرشان می‌باید انعکاس بیشتری در جامعه ادبی بیابد. نقد این کتاب‌ها، می‌تواند شاعران نوپای‌تر را هم به کار آید، البته اگر آن نقد به صورتی کاربردی نوشته شده باشد، که به این موضوع، در «بند دو» می‌پردازیم.

دو

در هر يك از شکل‌های بالا، نقد ما حداقل دو جنبه کاربردی خواهد داشت، یکی برای صاحب اثر، دیگری برای خوانندگان احتمالی آن. ولي نباید به این حداقل بسنده کرد، بلکه غالباً بیشترین استفاده را از يك نقد خوب، شاعرانی می‌برند که

می‌توانند از این شاعر چیزی یاد بگیرند، حتی اگر آن یاد گرفتن، از نوع ادب‌آموزی لقمان باشد. البته از یک نقد خوب، یک گروه دیگر هم سود می‌برند، آنانی که دستی در کار نوشتن دارند و می‌توانند بدین ترتیب، به خم و چم نقدنویسی آشنا شوند. به واقع یک منتقد خوب، می‌تواند منتقدان دیگری را بسازد، هرچند نه به خوبی خودش. مثلاً من ناچیز، آنقدر چیز که از نقد جناب قیصر امین‌پور بر کتاب «قیام نور» مرحوم نصرالله مردانی آموختم، از کمتر جای دیگری آموختم. آن نقد، به گمان من از بهترین نقدهای نوشته‌شده در چند دهه اخیر است و در جنگ هفتم سوره چاپ شد.

با این وصف، یک نقد کارآمد، آن است که هر چهار گروه را به کار آید. اما چگونه می‌توان به این کارآمدی افزود؟ پیش از همه باید بگوئیم که با حسن و عیب کتاب، به صورت تحلیلی برخورد کنیم، یعنی در پی عوامل و نتایج آن‌ها باشیم. مثلاً فهرست کردن خطاهای وزنی یا دستوری یک کتاب، فقط به درد شاعرش می‌خورد، نه به درد آن سه گروه دیگر. به جای این کار، می‌توان در این موضوع بحث کرد که برخورد این شاعر به وزن یا زبان شعر چگونه است، این برخورد از کجا نشئت گرفته است و به شعرش چه تمایزهایی بخشیده یا کاستی‌هایی تحمیل کرده است. ذکر چند نمونه به‌عنوان مصداق، به تثبیت این مفاهیم کمک می‌کند.

سه

این سخن که «در یک نقد، باید هم به محاسن پرداخت و هم به معایب»، دیگر بسیار زبان‌فرسود شده است. البته باید یک نقد خوب، ترکیبی از هر دو نوع پرداخت باشد، ولی میزان هر یک از این دو عنصر در این ترکیب، بستگی تمام به نوع اثر، سطح کار شاعر و مخاطبان نقد دارد.

از آن گذشته، گاهی یک اثر هیچ نکته مثبت درخوری ندارد. آن‌گاه چه باید گفت؟ مثلاً بگوئیم «البته نباید فراموش کرد که شاعر در این کتاب، وزن و قافیه را به خوبی رعایت کرده است.» این ممکن است برای یک شاعر سابقه‌دار، نوعی توهین باشد. ولی آنطرف قضیه همواره صادق نیست، یعنی به ندرت کتابی می‌توان یافت که در آن جای خرده‌گیری نتوان یافت. یک اثر ادبی، هرچه اوج می‌گیرد، سطح انتظار ما را هم بالا می‌برد و آنجا دیگر ترک اولی هم نوعی عیب است. به واقع اگر سروصورت شعر هم سالم و بهنجار باشد، شاعرش قابل نگوئش خواهد بود که چرا بیش از این چیزی ندارد.

از این گذشته، مقام ارائه نقد و دایرة مخاطبان هم در انتخاب سطح سختگیری ما مؤثر است. آن چندوچونی را که در یک فصلنامه تخصصی بر یک کتاب شعر روا می‌داریم، در یک روزنامه پرتیراژ نمی‌توان روا داشت، چون روزنامه مخاطبی عام‌تر دارد و این مخاطب، بیشتر نیاز به آشنایی با اثر دارد، نه در پیچیدن در نکات فنی آن.

و باز در این میان، نباید سابقه و سطح کار شاعر را فراموش کرد. به همین سبب، آگاهی از سن و سال، تجربه شاعری، آثار قبلی و سرعت پیشرفت شاعر، برای نوشتن یک نقد منصفانه ضروری است.

با این وصف، این «نقد منصفانه» که گفتیم، یک تعریف واحد و ثابت ندارد که مثلاً «می‌باید چند درصد نقد به محاسن کتاب اختصاص یابد و چند درصد به معایب آن.» بلکه این درصدها تابع مقتضیاتی‌اند که به اجمال یادآور شدیم.

چهار

اما اخلاق نقدنویسی و بل شعور و معرفت انسانی اقتضا می‌کند که برخورد ما با محاسن و معایب اثر نیز سنجیده و توأم با احتیاط باشد، به‌ویژه در مورد معایب. ممکن است ما چیزی را که حسن اثر نیست، برجستگی آن به حساب آوریم و این چندان زیانبار نیست. تنها زیانش این است که ممکن است شاعرانی دیگر هم آن ویژگی را به کار بندند و با ریسمان دیگری در چاه شوند، که البته این احتمال کم است. ولی اگر عیبی در اثر نشان دهیم که به واقع عیب نیست، ما نوعی بهتان بر صاحب اثر روا داشته‌ایم و این هیچ پسندیده نیست. در این موارد، باید با بیشترین احتیاط با موضوع برخورد کرد و احتمال‌های گوناگون را در نظر گرفت.

مثلاً اگر یک خطای فاحش، مثل ایراد وزنی یا دستوری می‌بینیم، در اولین گام باید احتمال غلط تاپی را از نظر دور نداریم. در گام دوم، باید دید آن خطا تا چه حد محرز و چشمگیر است. در گام بعد، می‌سنجیم که بسامد آن نوع خطای خاص، در کتاب تا چه حد است و بالاخره این را می‌بینیم که به‌راستی نمی‌توان این را یک ویژگی سبکی یا نوعی هنرنمایی دانست؟ از این گذشته، سطح کار و اطلاعات شاعر هم باید در نظر باشد.

مجموعه این ملاحظات، بر حکمی که در مورد شاعر می‌کنیم، اثر دارد. پس بسیار خطاست اگر با دیدن یکی دو خطای وزنی، بگوئیم شاعر ما وزن را نمی‌شناسد. بسته به سطح کار شاعر، می‌توان گفت «چند مصراع شعر از نظر وزن ناتندرست به نظر می‌آید» یا «شاعر در چند مصراع وزن را باخته است» یا حداکثر اینکه «شاعر بر وزن شعر، به تمام و کمال مسلط نیست.»

پنج

پیوسته به فقرة پیش، باید گفت که بهتر است با همه قضا با به‌صورت آماری برخورد کنیم و بسامد تکرار هر حسن و عیب در کل اثر را در نظر داشته باشیم. روش عملی این کار، این است که کتاب را چند بار بخوانیم. در هر بازخوانی، ویژگی‌های سبکی و تمایزها و کاستی‌ها برجسته‌تر می‌شوند و بدین ترتیب، خطوط کلی نقد ما هم به دست می‌آید. بعد از یکی دو بازخوانی، به این می‌رسیم که این اثر مثلاً از نظر تخیل، هنرمندی‌های زبانی و محور عمودی شعرها قابل بحث است. آن‌گاه با در نظر داشتن این خطوط کلی، باری دیگر کتاب را می‌خوانیم و شواهد و مثال‌های مورد نظر را یادداشت می‌کنیم. وقتی شاهد مثال‌ها در هر شاخه از بحث به حد نصاب معینی رسید که نشان دهد این ویژگی به‌راستی قابل توجه است، آن‌گاه آن را در یک سرفصل در مقدمان به بحث می‌گیریم.

ممکن است در این بازخوانی‌ها و یادداشت‌برداری‌ها، به نتیجه‌ای خلاف پندار اول خود برسیم. مثلاً دریابیم که این شاعر آن‌قدرها هم که به نظر می‌آمد، تصویرهای جدول‌ضربی ندارد. آن‌گاه باید در آن داوری اولیه تجدید نظر کنیم.

این به واقع یک روش سعی و خطای علمی است. در اولین بازخوانی‌ها به یک سلسله فرضیات کلی می‌رسیم، در بازخوانی‌های بعدی آن فرضیات را قطعی یا منحل می‌کنیم و چه بسا که در این مسیر، به فرضیه‌های جدیدی دست یابیم. آن‌گاه نقد را مبتنی بر فرضیات نهایی و مستدل با شواهدی که از کتاب استخراج شده است، می‌نویسیم. شاید سه یا چهار بار خواندن یک کتاب برای یک نقد خوب لازم باشد، مگر اینکه از پیش، با آثار آن شاعر آشنا بوده باشیم. من هیچ‌گاه در نقدهایم از بازخوانی‌های مکرر زبان نکرده‌ام.

شش

و بالاخره باید از چند توصیه ایمنی هم غافل نباشیم:

1. کوتاه و موجز بنویسیم، مگر آنجا که مطلب اقتضای تفصیل بسیار می‌کند و کتابی واقعاً دندانگیر را نقد کرده باشیم. (یا برای جایی می‌نویسیم که مخاطب بسیار ندارد، ولی حق‌التالیف خوب می‌دهد.)
2. از بدیهیات بسیار سخن نگوئیم، مگر برای عموم.
3. شاهد مثال بسیار نیاوریم. لازم نیست همه مثال‌هایی که استخراج کرده‌ایم، در نوشته ما منعکس شود. مردم خود می‌دانند که مشت نمونه خروار است. (البته اگر برای جایی می‌نویسیم که مطلب را متر می‌کنند، قضیه فرق می‌کند.)
4. نقل قول از کسان هم بسیار پسندیده نیست. بهتر است این سخن نظامی را سخت در نظر داشته باشیم که «عاریت

کس نپذیرفته‌ام / هرچه دلم گفت بگو، گفته‌ام» (البته بیشتر مصراع اول منظور است، نه این که به‌راستی هرچه دلمان خواست بار مردم کنیم).

5. يك نقد همانند يك مقاله نیازمند پی‌نوشت و منبع و مأخذ بسیار نیست. (می‌دانم که جمله دو معنی دارد. شما هرکدام را که می‌پسندید دریافت کنید).

6. همین‌گونه است ردیف کردن اصطلاحات فرنگی و به‌خصوص ذکر شکل لاتین اصطلاحات در متن نقد، به گونه‌ای که آن را به متنی دوزبانه بدل سازد. (در مجموع بکشیم اگر هم دانشمان را به رخ دیگران می‌کشیم، به شکلی زیرکانه‌تر بکشیم. روش‌های قدیمی دیگر قدیمی شده است).

هفت

و بالاخره باید سخت مراقب لحن و موضعی باشیم که در نقد اختیار می‌کنیم. شیرینی‌های بیانی و بازی‌های قلمی خوب است، ولی نه آن‌چنان‌که به ریشخند بکشد. حتی برعکس، می‌باید سختی و قاطعیت نقد را با لطافت‌های بیانی برطرف کرد. مثلاً می‌توان به جای نسبت دادن صفات به شاعر، آن‌ها را به شعر نسبت داد، چنان‌که نگوییم «شاعر وزن را باخته است.» و بگوییم «شعر دچار شکست وزن شده است.» به همین گونه می‌توان در بیان محاسن به‌صراحت از شاعر نام برد و در بیان معایب، او را با ضمیر یاد کرد و هزار ترفند دیگر برای اینکه نقد ما به جانب انصاف و مردم‌داری بلغزد نه به سمت اجحاف و ستمکاری. (می‌دانم که «اجحاف» در اینجا بهترین کلمه نیست. خواستم رعایت سجع کرده باشم).

باری، بسیار سخت است که آدم، کسی دیگر را لجن‌مال کند و دست خودش پاکیزه بماند، حتی اگر با قاشق یا ملاقه این کار را بکند. در نظر داشته باشیم که يك نقد تند، مثل تفنگی است که لگد می‌زند. ممکن است تیرش به هدف نخورد، ولی قنداقش شانه و یا چانه شکارچی را ناکار کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی